

نوزادان ترسناک

چشم‌هایش به پدرش رفته

سیده سمیرا سیدعلی‌خانی

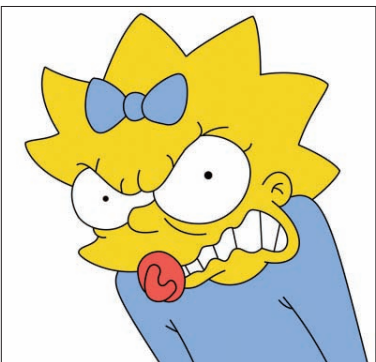
مطلبی که در پی می‌آید از سایت ویرایتی و توسط هشت نفر از نویسندگان آن جمع‌آوری شده است. در این مطلب ۲۱ عنوان فیلم گردآوری شده و آنچه آنها را مرتبط می‌کند وجود کودکان یا نوزادان ترسناک در آنهاست.
آنچنان که عنوان مقاله نیز همین موضوع را متبادر می‌کند.
سام آدام، اسکات گوردون، جیسون هلر، کریس مینجر، کیت فیپس، لئونارد پیرس، تاشا رابینسون، کایل راین، تاد ون در ورف و کلر زالکی این مطلب را گردآوری کرده‌اند.
در این ستون که عنوان نوزادان ترسناک را بر خود دارد به تعداد هفت و در هر ستون سه عنوان فیلم را درج خواهیم کرد.این سه فیلم بخش آخر این مطلب است.
در آینده مطالبی اینچنین با موضوعات دیگر در این ستون درج خواهد شد.

۱۹- آن سوی مرزها (۲۰۰۳)



کار بشردوستانه انجلینا جولی توانست توجه عده زیادی را به مشکلات جهانی جلب کند و به همین دلیل تحسین‌برانگیز است. او در سال ۲۰۰۳ با فیلم «آن سوی مرزها» نمونه‌ای از عملکردی خود را به تلویزیون آورد. این فیلم خیرخواهانه و در عین حال خشک، درباره زن ی تجربه‌ای است که با اهداف بشردوستانه کار می‌کند. موضوع کمک کردن نیست؛ نمایی از جولی در حالی که یک کودک گرسنه آفریقایی را به چنگ گرفته؛ این کودک در واقع یک موجود کامپیوتری است. این فیلم برای سرگرم کردن مان رفته یک کودک گرسنه واقعی پیدا کند و شاید درست نباشد فیلمی را به این خاطر به باد انتقاد بگیریم. قربانی CGI طوری به‌هم‌ریخته به نظر می‌رسید که حتی خود فیلم هم انتظارش را نداشت. گویا توقف بعدی جولی باید برای نجات دادن کودکان آواره آنکنی والی باشد.

۲۰- خانواده سیمپسون (۱۹۹۴-اکنون)



مگی سیمپسون آنقدر نوزاد ساکت، بی‌معا و شیرینی است که باورنکردنی به نظر می‌آید دشمن سرسختی داشته باشد. دشمن او بیبی جرالد است. جرالد همزاد پلید سوتیپی درپویی است که در صورتش یک ابرو دارد. جرالد که شخصیتی کم‌دی دارد، چندین بار سرر و کله‌اش پیدا می‌شود. زندگی او نقطه مخالف زندگی مگی است. او باعث جنجال و خرابی بسیاری می‌شود تا جایی که حتی میر کوئیمبی هم به این قضیه اعتراف می‌کند. (البته انصافاً جرالد هرگز به آقای برنز تیراندازی نکرد). کیفیت این فیلم برای بخش تلویزیونی بالاتر برده شد؛ جرالد هر هفته می‌آید؛ او و مگی مشت خود را به نشانه عصبانیت برای هم تکان می‌دهند.

۲۱- تلتایز (۲۰۰۱-۱۹۹۷)



خانواده تلتایز در دنیایی باصفا زندگی می‌کنند؛ دنیایی که در آن مرتع سبز، گل‌های شاداب و خرگوش‌های بزرگی وجود دارد که مهربان به نظر می‌رسند. خورشید در آنجا نوزادی دارد که متبسم و نیکخواه است و اگر تلتایزها کارهایی که او خوشش می‌آید انجام دهند، می‌خندد. از منظری دیگر این یک فیلمنامه علمی- تخیلی است که یک شهر غیرآرمانی را به تصویر می‌کشد. هارلن الیسون می‌گوید: «من دهان ندارم و باید جیغ بکشم». در نتیجه مقدار زیادی رقص و آواز به وجود می‌آید؛ حتی نوزاد بیشتر حرف می‌زند. یک جاروبرقی هوشمند هم در این فیلم وجود دارد که دوست چهار قهرمان داستان است. سان بیبی ممکن است نوزادی معمولی به نظر بیاید ولی نوزادی که در برابر حرارت وسط خورشید مقاوم است مطمئناً نیروی اهریمنی دارد. آیا آن چشم‌های خیره و بی‌جان پلیدی را پنهان می‌کنند؟

پیکو؛ فیلمی در زندان

خشونت بدون توقف

ترجمه: آرمین سخاوت پور



اولین فیلم فیلیپ کوچ ۲۸ ساله با نام «پیکو» به طور واضحی بر اسلوب و قالب‌های ژانر فیلم‌هایی با موضوع زندان ساخته شده است. تفاوت اصلی در این است که این فیلم داستانی به جای اینکه در یک ندامتگاه مجرمان حرفه‌ای دنبال شود، در یک زندانی که برای پسرهای جوان ساخته شده است جریان دارد. تفاوت دیگر این فیلم که بسیار هم مهم به شمار می‌رود، میزان خشونت نمایش داده‌شده در فیلم است؛ خشونتی که باعث می‌شود فیلم خشنی مثل «بازی‌های خنده‌دار» ساخته مایکل هانکه در برابر آن افسانه کودکان‌ای لطیف جلوه کند.

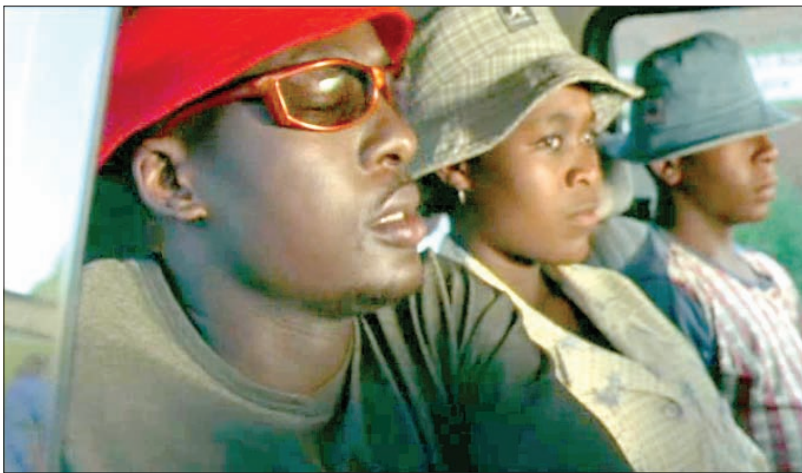
به هر جهت با وجود اینکه فیلم ممکن است مقداری توجیه یا شاید هم بدنامی برای خود دست و پا کند ولی به نظر توجیه اقتصادی معقولی ندارد. هرچند شاید عمر مفیدی قابل قبول در دنیای دی‌وی‌دی با جذب کردن کسانی که از دیدن این جور چیزها لذت می‌برند، برای خود داشته باشد. پیکو نام مستعار کیوین تازه‌واردی در زندان است. او متناوباً از یک طرف توسط هم‌بندانش به خشونت تشویق می‌شود و از طرف دیگر توسط مشاوری دلسوز در زندان که معتقد است وی به دلیل فضای جدید اطرافش ممکن است دست به خودکشی بزند، حمایت می‌شود. او خیلی زود قانون طلایی را می‌آموزد: تو یا متجاوز هستی یا قربانی. بدون شک قرار گرفتن در هر دو جایگاه می‌تواند آثار سوء روانشناختی به دنبال داشته باشد.

ریتم حرکتی فیلم هرگز متعادل‌کننده نیست و اکثر خشونت‌ها مصنوعی و غیرواقعی می‌نمایند. در مورد موسیقی فیلم هم خست بسیاری روا شده است به طوری که کلاً نوایی به گوش نمی‌رسد. به همین دلیل راحت‌ترین کار ممکن انکار وجود کوچ به عنوان کارگردان این فیلم است. کیوین با وجود قبول کردن دوگانگی متجاوز- قربانی بودن بدون هیچ

زندگی بالاتر از همه چیز

کودکان یتیم شده

«زندگی بالاتر از همه چیز» ساخته الیور اشمیتز فیلمی کاراکترمحور درباره نزدیک به یک میلیون کودک یتیم‌شده توسط ایدز در آفریقای جنوبی است. اما ساختار شماتیک فیلم با وجود بازی جذاب و اکثراً آماتور بازیگران آن، حس دراماتیک فیلم را بیش از حد ساده کرده است. به نظر می‌آید فیلم برای بخش بر پرده کوچک‌تر مناسب‌تر باشد و این امر می‌تواند به فروش تلویزیونی موفق آن کمک کند. فیلم با یک ضربه احساسی بی‌صدا شروع می‌شود. چاندرا ۱۲ساله باید برای خواهر نوزادش یک تابوت انتخاب کند. چاندرا با مادر و برادر و خواهر ناتنی‌اش (از مردی الکلی که آنها را ترک کرده) زندگی می‌کند. این دخترک رام‌نشدنی پس از آنکه مادرش بسیار مریض و افسرده می‌شود و نمی‌تواند از خانواده نگهداری کند، مدرسه را رها می‌کند. چاندرا مطمئن است که زخم‌های بدن مادرش علائم ایدز است و به او التماس می‌کند که برای درمان به بیمارستان برود. اما مادر ضمن خودداری از این کار می‌خواهد که از همسایه و تنها دوست خانواده، یعنی خانم تافا (با بازی هریت ماناملا هنرپیشه فیلم هتل رواندا) بخواهد که از یک جادوگر که می‌تواند خانه را از شر ارواح پلید نجات دهد، کمک بخواهد. حقیقت به درستی و کمال در این فیلم نشان داده نشده است، زیرا ایدز تابویی است که منجر به جدا شدن کامل بیمار از سایر اعضای هراسان و اکثراً بی‌سواد جامعه مورد نظر می‌شود. خانم تافا، چاندرا را از بهترین دوستش استر،



سینمای جهان

علم عاشق آسمان شیلی شد

نوستالژی برای روشنایی

ترجمه: نسیم نیگفرد



پاتریشیا گازمن مستندساز شیلیایی در فیلم «جنگ برای شیلی» نشان داد از تبحر و تخصص خاصی در ساخت فیلم‌های مستند برخوردار است، همچنان که این مطلب در مورد آخرین ساخته وی تحت عنوان «نوستالژی برای روشنایی» کاملاً نمایان است. ووت هلمسر در آثار ادبی خود که موضوعات آن اغلب تکراری است به توضیح رموز و مطالب جدیدی می‌پردازد که با تاریخ گذشته شیلی و علم باستانی نجوم مغایرت دارد. از جمله می‌توان به پیشگویی او در مورد دوره حکومت پینوشه اشاره کرد.

هلمر ستاره‌شناسی بود که به خاطر پیشگویی‌هایش مشهور شد. در مستند «علم عاشق آسمان شیلی شد» هلمر اشاره به رصدخانه‌های بی‌شماری می‌کند که در بیابان‌های شهر آتاکاما وجود دارد. در این مستند بازیگر نقش اصلی آن، گم‌سپر گالاز، که ستاره‌شناس جوانی است ادعا می‌کند «زمان حالی وجود ندارد» زیرا نور و روشنایی برای حرکت از مبدا به مقصد (پیننده ناظر) همیشه نیاز به زمان دارد. وقتی ستاره‌شناسان به آسمان نگاه می‌کنند انکار خود را در ماوراء حسی می‌کنند و گالاز بر این باور است هر آنچه را که مردم در پیرامون خود مشاهده می‌کنند هم این گونه است. این تصور که گالاز در ساخته‌های خود از به کار بردن اصطلاحات و سخنان نامفهوم خودداری کرده و آنها را به طور صریح و واضح توضیح می‌دهد به عنوان پایه و اساس آثار وی نیست بلکه حرکت جدیدی در حوزه فیلمسازی وی است.

در عین حال که ستاره‌شناسان با استقرار رصدخانه‌هایی در بیابان‌ها به مطالعه ستارگان می‌پردازند، باستان‌شناسان هم با بررسی اجساد مومیایی و حکاک‌های مربوط به تاریخ پیشین کلمبیا به یافته‌های تازه‌ای از گذشته دست می‌یابند. گازمن اظهارمی‌دارد دستپایی به تاریخ گذشته شیلی چه از طریق باستان‌شناسی و چه مطالعه نجوم به طریقی غیرممکن است چرا که هنوز مسائل زیادی درباره

نوای وزوز

هیپی، موسیقیدان و ضد بورژوا

پیش‌فرض اصلی این کم‌دی بسیار دلپذیر سوئدی یکی از تخیلی‌ترین موضوعاتی است که تا به حال دیده می‌شده‌اید. تمامی آن بر اساس موسیقی است؛ چیزی که از ابتدا تا به انتهای فیلم شما را به قهقهه وامی‌دارد. «نوای وزوز» که البته فیلم کوچکی بدون خرج‌های کلان است توانایی آن را دارد که سود سرشاری را روانه جیب پخش‌کننده سینمایی آن بکند. آمادئوس افسر باسابقه پلیس از خانواده‌ای هنرمند و معروف در زمینه موسیقی است اما متأسفانه از نوع موسیقی متنفر است و مادرزادی از تشخیص نت‌ها عاجز است. یک روز او به ماموریتی که برای تحقیق در رابطه با یک اتومبیل ون که از آن صدای تیک‌تیک می‌آید و مشکوک به دزدی است و مادرزادی از تشخیص نت‌ها عاجز است. یک روز ترسی جلو می‌رود چون منبع صدا را می‌شناسد؛ صدای نفرین‌شده‌ای از کودکی غمگین او یعنی صدای مترونوم. مترونوم و ون متعلق به زوجی هیپی، موسیقیدان و ضدبورژوازی است به نام‌های سانا و ماگنوس. آنها عاشق هر نوع موسیقی هستند. هر چه موسیقی غیرعادی‌تر بهتر. سانا قطعه‌ای را که خیلی وقت پیش ماگنوس ساخته است و آن را «هنگی برای یک شهر و شش طپال» می‌نامد، پیدا می‌کند و اعتقاد دارد که اکنون زمان بزرگ فکر کردن است. آنها چهار طپال دیگر پیدا کرده و شروع به تمرین شاهکار خود می‌کنند، چهار مومنان سفوفنی آنها «دکتر دکتر، گاز بده بهم»، «پول برای تو، عسلم»، «مرده‌شور موسیقی، فقط بکش،

آمادئوس از پیش‌زمینه موسیقایی خود برای مبارزه با این گروه که به طور خنده‌داری شهر را تهدید می‌کند، استفاده می‌کند. و در این گبرودار عاشق سرده‌ست آنها سانا می‌شود. لحظه اوج فیلم زمانی است که تمامی شهر به یک آلت موسیقی مبدل شده است و برادر آهنگساز آمادئوس وظیفه نواختن سمفونی بی‌صدا و جان کپچ‌واری را دارد. تمامی طرح‌ها با دقت بسیار زیادی بررسی و بدون هیچ خطایی اجرا شده‌اند. تدوین و صدا بسیار حرفه‌ای است و انیمیشن‌های جذابی فیلم را از نظر تصویری غنی کرده است. «نوای وزوز» ممکن است در بودجه، فیلم کوچکی به شمار آید ولی در تخیل و ابتکار فیلم بسیار بزرگی است.

منبع: وراپتی



خبر

جود لادر «کاباره» اسکورسیزی



ری وینستون و جود لا در فیلم سه‌بعدی «اختراع هوگو کاباره» به کارگردانی مارتین اسکورسیزی بازی می‌کنند. به گزارش خبرنگاران، ساشا بارون کوهن و بن کینگزلی دیگر بازیگرانی هستند که حضور آنها در پروژه جدید فیلمساز برنده اسکار تایید شده است. داستان «اختراع هوگو کاباره» در پاریس دهه ۱۹۳۰ روی می‌دهد و درباره یک پسرپچه ۱۲ساله یتیم به نام هوگو کاباره است که در یک ایستگاه قطار زندگی می‌کند و باید با حل معمای یک روبات خراب آنچه را که پدر فقیدش آغاز کرد به پایان برساند. آسا باترفیلد نقش اصلی «اختراع هوگو کاباره» را دارد و کلویی مورتز دیگر بازیگر این فیلم است که فیلمبرداری آن از سه‌شنبه در لندن آغاز شد. استودیو سونی این فیلم را از ۹ دسامبر ۲۰۱۱آکران می‌کند. هلن مک‌کروری، ریچارد گریفیث و فرانسیس دو لا تور دیگر بازیگران این فیلم هستند. «اختراع هوگو کاباره» اولین فیلم سه‌بعدی اسکورسیزی، همین طور اولین فیلم کودکانه او خواهد بود. جان لوگان

که قبلاً در فیلم «هوانوره» بااسکورسیزی همکاری کرده، فیلمنامه «اختراع هوگو کاباره» را نوشته است. این فیلم بر مبنای کتابی کودکانه و پرفروشی به همین نام نوشته برایان سلزنینک ساخته می‌شود که سال ۲۰۰۷ منتشر شد. جود لا اخیراً فیلم‌های «تخیلات دکتر پارناسوس» و «شرلوک هلمز» را روی پرده سینماها داشت. این بازیگر ۲۸ساله بریتانیایی دو بار برای فیلم‌های «قای ریپلی بااستعداد» و «کوهستان سرد» نامزد اسکار بوده است. مارتین اسکورسیزی در «اختراع هوگو کاباره» بار دیگر در کنار تعدادی از همکاران قدیمی خود قرار می‌گیرد، از جمله رابرت ریچاردسن مدیر فیلمبرداری، داتنه فرتی طراح صحنه، سندی پاول طراح لباس و تلما شونمیکر تدوینگر که همگی آنها در تریلر «شاتر آبلند» فیلم قبلی اسکورسیزی هم با او همکاری کردند.

مریل استرپ در نقش مارگارت تاجر



بازیگر آمریکایی برنده اسکار برای حضور در فیلمی زندگینامه‌ای درباره نخست‌وزیر پیشین و جنجالی انگلیس در حال مذاکره است. به گزارش خبرآنلاین، مریل استرپ در صورت توافق با بازی در فیلم «تاجر» یار دیگر با فیلیادا لوید کارگردان موزیکال «ماما میا» همکاری می‌شود. جیم بروودنت هم برای بازی در نقش ندیس، همسر مارگارت تاجر در حال مذاکره است؛ فیلمی که با مشارکت شرکت پاته و بی‌بی‌سی‌فیلمز ساخته می‌شود. داستان فیلم «تاجر» سال ۱۹۸۲ روی می‌دهد و وقایع ۱۷ روز پیش از آغاز جنگ فاکلند و تلاش تاجر برای حفظ موقعیت خود را به تصویر می‌کشد. جنگ بریتانیا و آرانتین بر سر مالکیت جزایر فاکلند در آمریکای جنوبی دو ماه و نیم طول کشید و در نهایت با پیروزی بریتانیا به پایان رسید. محبوبیت تاجر پس از پیروزی در این جنگ بیشتر شد و او یک دوره دیگر به عنوان نخست‌وزیر انگلیس برگزیده شد. «تاجر» بر اساس فیلمنامه‌ای از برایان فیلیس ساخته می‌شود. در صورت قطعی شدن قرارداد، تاجر مطرح‌ترین شخصیت واقعی خواهد بود که استرپ تاکنون نقشش را بازی کرده است.

آل پاجینو: گوشت تن تو را می‌خواهم



بازیگر سرشناس دنیای سینما که پیش از این در فیلم سینمایی «تاجر ونیزی» به نقش شایلاک رهاخور ظاهر شده، بار دیگر این نقش را در یک نمایش تکرار کرده است. به گزارش خبرآنلاین، «برابر با نیم‌کیلو از گوشت تن تو»؛ آیا جملهای ترسناک‌تر از این در آثار شکسپیر دیده می‌شود؟ این جملات از زبان شایلاک رهاخواری بیرون می‌آید که در برابر بدهی آنتونیو تاجر نیم کیلو از گوشت تن او را طلب می‌کند. در اجرای جدید این نمایشنامه، آل پاجینو نقش شایلاک را بازی می‌کند. «تاجر ونیزی» یکی از غریب‌ترین و جذاب‌ترین نمایشنامه‌های نوشته‌شده در تاریخ است و همان طور که گفته شد، آل پاجینو در مرکز آن نمایش قرار دارد که با همکاری گروه نمایش «پابلیک تیه‌تر» در «سترل پارک» در نیویورک روی صحنه می‌رود. این جملات با آرامشی بی‌قرارانه از زبان شایلاک بیرون می‌آید و لیخندی روی لبان شایلاک/ پاجینو نقش می‌بندد.

همین شایلاک است که در ادامه نمایش وقتی تغییر کرده و به فلاکت افتاده برخی از مهم‌ترین جملات نمایشنامه را بر زبان می‌آورد. دخترش جسیکا او را ترک کرده و همراه با خواستگار مسیحی‌اش و همچنین سسکه‌های پدر از شهر رفته است. حالا شایلاک با موهای آشفته و زخم‌خورده بر گرفتن بدهی‌اش از تاجر بخت‌برگشته اصرار می‌کند. می‌گوید آنتونیو آبرویش را برده، مسخره‌اش کرده، به او خندیده و چرا چنین کرده؟ چون شایلاک مسیحی نیست. شایلاک می‌گوید: «او چشم ندارد، دست ندارد، عضو ندارد، بعد ندارد، حس ندارد، احساس ندارد، شور ندارد؟» اگر بر ما زخم بزنی، خون‌مان نمی‌ریزد؟» اگر قرار باشد ببنده ذرامی برای این شخصیت دل بسوزاند، همین جاست. آیا این سخنان درخواستی شیوا برای مدارا با اوست یا بهانه‌ای برای انتقامی کثیف؟